

بهزیستن به عنوان مفهومی چندبعدی: واکاوی مفاهیم و تعاریف

مریم شریفیان ثانی^{*}، نسیبه زنجیری^{**}

مقدمه: بهزیستن مفهومی کلیدی در رفاه و سیاست اجتماعی است که در چند دهه اخیر، به دلایل نظری و سیاستی، هم در مجامع دانشگاهی و هم در عرصه سیاست‌گذاری، اهمیت درخور توجهی یافته است. با این حال، هنوز تعریف مشخص و جامعی از این مفهوم وجود ندارد. رسیدن به تعریفی مشخص از بهزیستن، گامی ضروری برای ساختن چارچوبی مفهومی و سنجش آن است.

مرور انتقادی: مقاله مروری پیش رو با تحلیل و تقدیم تحقیقات قبلی درباره تعاریف و مفاهیم بهزیستن از دیدگاه‌های مختلف عینی‌گرا و ذهنی‌گرا و همچنین رویکردهای لنت‌گرایی و سعادت‌خواهی انجام شد و بر همین اساس، جمع‌بندی روشنی از تعاریف مختلف و بروزی پیشنهاد شد. بررسی پیشنهاد مفهومی و نظری بهزیستن نشان داد که هم در نظریه اجتماعی و هم در گفتگومنامه، هنوز توافق و اجماعی بر سر تعریف نظری و عملیاتی آن وجود ندارد؛ بهیان دیگر، بهزیستن مفهومی پیچیده و چنایعی و بین‌رشته‌ای است. این موضوع به افرایش مفاهیم و تعاریف در اشاره به این مفهوم منجر شده است که این تعاریف، اغلب همپوشانی و تناقض معنایی با هم دارند.

بحث: با توجه به اینکه در تعاریف بهزیستن، بهتر است بین دو دیدگاه پهنانگر (از بیرون به درون) و ژرفانگر (از درون به بیرون) تمایز قابل شوین، از هریک از این دو دیدگاه که بخواهیم بهزیستن نگاه کنیم، فرد می‌تواند با محیط خارج از خود گفت و شنود برقرار کند. و به دنبال حفظ تعادل بین فضای درون و بیرون از خود است. برمنای تحلیل مطالعات پیشین، سعی شده است تا تعریفی مشخص و جامع از بهزیستن پیشنهاد شود. براساس این تعریف، «بهزیستن وضعیت خوشبینی است که در ارتباط با بستر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و محیط معنا پیدا می‌کند. این وضعیت پویاست و فرد دائمًا بین فضای درونی خود با فضای بیرونی گفت و شنودی برقرار می‌کند که به ارزیابی از موقعیت‌ها می‌انجامد. برهم خوردن برداشت فرد از تعادل بین فضای درون و بیرون و همچنین هماهنگی نداشتن عناصر بیرونی، وضعیت خوشبینی فرد را برهم می‌زند. همچنین، این وضعیت فرایندی بوده و از ابیات تجارب فرد در طول دوران‌های مختلف زندگی، کودکی، جوانی، میان‌سالی، بزرگ‌سالی و سالمندی شکل می‌گیرد».

کلیدواژه‌ها: بهزیستن، تعادل، تعریف، چندبعدی، موقعیت پویا.

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۷/۰۱

* دکترای علوم اجتماعی (سیاست اجتماعی)، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، تهران، ایران.

** دانشجوی دکتری سلامت و رفاه اجتماعی، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، تهران، ایران.

zanjari.nz@gmail.com <(نویسنده مسئول)>

مقدمه

بهزیستن^۱ مفهومی کلیدی در رفاه و سیاست اجتماعی است که در چند دهه اخیر، به دلایل نظری و سیاستی، هم در دنیای مجامع علمی و دانشگاهی و هم در عرصه سیاست‌گذاری، اهمیت درخور توجهی یافته است. با این حال، هنوز تعریف مشخص و جامعی از این مفهوم وجود ندارد. رسیدن به تعریفی مشخص از بهزیستن، گامی ضروری برای ساختن چارچوبی مفهومی و سنجش آن است.^{۲*}

بهزیستن در گفتمان تخصصی و عامه، در معانی و موقعیت‌های مختلف به کار برده می‌شود؛ در مکالمات روزمره، در معانی شادبودن، سلامتی، کامیابی^۳ و همچنین به معنای موقعیتی خوب و رضایت‌بخش از زندگی متدالوی است. در گفتمان دانشگاهی، بیشتر، اقتصاددانان و روان‌شناسان از مفهوم بهزیستن استفاده می‌کنند. از این‌رو، بسیاری از تحقیقات برای اندازه‌گیری، فقط به سنجش بهزیستن ذهنی یا وضعیت اقتصادی افراد بسته کرده‌اند. البته اخیراً جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان نیز با مطرح کردن مفهوم «بهزیستن اجتماعی»، این واژه را از نظر مفهومی و تجربی بررسی کرده‌اند و مسیرهایی را که در نبود بهزیستن به ناسازگاری فرد با اجتماع منجر می‌شود، ترسیم کرده‌اند؛ بنابراین بهزیستن مفهومی چندبعدی و بین‌رشته‌ای است. این موضوع به زیادشدن مفاهیم و تعاریف از این مفهوم متوجه شده است که اغلب هم‌پوشی و گاهی تناقض معنایی دارند؛ تا جایی که برخی محققان (سیده‌هاوس^۴، ۱۹۹۵؛ براوایس^۵، ۲۰۰۱) در جمع‌بندی تعاریف بهزیستن به تناقض در تعریف رسیده‌اند: اینکه بهزیستن مفهومی توخالی^۶ است یا بر عکس، واژه‌ای بسیار پرمعناست و هیچ لغت دیگری نمی‌تواند معنای آن را بیان کند. پس بهزیستن ذاتاً مفهومی

1. well-being

۲. در متون فارسی، واژه‌ها و مفاهیم متعددی نظیر آسایش، بهروزی، بهزیستی، سعادت، سلامت، بی‌باشی و حتی رفاه به عنوان معادل well-being آورده شده است. در این مقاله واژه «بهزیستن» برای معادل فارسی آن انتخاب شده است. به‌نظر می‌رسد بهزیستن بار معنایی عمیق این مفهوم ترکیبی را به همراه دارد و چندبعدی بودن آن را نشان می‌دهد.

3. prosperity

4. Seedhouse

5. Brawais

6. empty notion

بحث برانگیز است و براساس اینکه چه کسی و برای چه منظوری از آن استفاده می‌کند، معنای آن متغیر است.

در دوران مدرن، بعد از جنگ جهانی دوم، بیشتر، معنای اقتصادی بهزیستن غالب بوده است که شامل منابع مادی تحت کنترل و مطلوبیتی بود که با درآمد سرانه در مقیاس ملّی سنجیده می‌شد؛ اما در دهه اخیر، مسائلی درباره مفهوم بهزیستن و اندازه‌گیری و شاخص‌های آن مطرح شده است. درنتیجه، بهزیستن از مفهومی اقتصادی و روان‌شناسی به مفهومی پویا و وابسته به بستر اجتماعی تبدیل شد. در مفهوم‌سازی‌های جدید، بهزیستن فقط خروجی نیست؛ بلکه فرایندی است که در مقیاس فردی و اجتماعی، عینی و ذهنی بحث و اندازه‌گیری می‌شود. به علاوه، معنای بهزیستن و بدزیستن^۱ در فعل و افعال با فرایندها و بسترها اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بشر، تولید و بازتولید می‌شود. باوجود اهمیت و گستردگی و چند‌بعدی بودن مفهوم بهزیستن، هنوز معنایی که بر سر آن توافق وجود داشته باشد، برای آن درنظر گرفته نشده است؛ به طوری که والش^۲ در دائرةالمعارف فلسفی آکسفورد (۲۰۰۵) به این قضیه اذعان دارد و بیان می‌کند که از بهزیستن تعاریف و تفسیرهای متعددی وجود دارد و هنوز تعریف مشخص و جامعی از مفهوم بهزیستن ارائه نشده است. براین‌اساس، در این مقاله برآئیم تا ضمن مروری مبتنی بر نقد تعاریف نظری و تجربی بهزیستن، تعریفی مشخص و جامع برای آن پیشنهاد کنیم.

مرور انتقادی بر رویکردها و تعاریف بهزیستن

در این بخش از مقاله، ابتدا مروری بر رویکردهای فلسفی نظری بهزیستن خواهیم داشت، سپس تعاریف و مفاهیم ارائه شده از بهزیستن را بررسی و نقد خواهیم کرد.

۱. رویکردهای فلسفی نظری بهزیستن: بهزیستن در فلسفه، بیشتر برای توصیف آنچه غیرابزاری و براساس ارزش عاقبت‌اندیشانه^۳ برای انسان خوب است، به کار رفته است.

1. illbeing

2. Walsh

3. prudential value

در متون فلسفی نیز، به زیستن ارتباط معنایی تنگاتنگی با دو مفهوم «رفاه»^۱ و «شادکامی»^۲ دارد. نقطه مقابل به زیستن، «بدزیستن»، «بدگذرانی»^۳ و «بدبختی»^۴ است که بر ابعاد منفی زندگی افراد دلالت دارد. متفکران حوزه فلسفه به زیستن را بیشتر نوعی ارزش می‌دانند که عاقبت‌اندیشانه نامیده می‌شود تا آن را از ارزش‌های زیباشناسی و اخلاقی جدا کنند (دائرۃالمعارف فلسفی استنفورد،^۵ ۲۰۰۱).

در تلاش برای مفهوم‌سازی به زیستن، دو رهیافت نظری متضاد با عنوان «لذت‌خواهی»^۶ و «سعادت‌خواهی»^۷ شکل گرفته است. رهیافت لذت‌خواهی، به زیستن را به شادی ذهنی و تجربه لذت متصل می‌کند و بیشتر به تجربه ذهنی رضایت و لذت افراد بازمی‌گردد که در راونع، رویکردی درآمد مصرف است. در مقابل آن، رهیافت سعادت‌خواهی قرار می‌گیرد که به زیستن را برابر با لذت و شادی ذهنی نمی‌داند؛ زیرا لذت، پیامدی را متوجه می‌شود که فقط زمینه و مقدمه شادی روانی شده و لزوماً به زیستن و خوشی را افزایش نمی‌دهد. این رویکرد بر بافت اجتماعی تأکید بیشتری دارد.

رهیافت سعادت‌خواهی از مفهوم مدنظر ارسسطو گرفته شده است؛ ارسسطو بر این باور است که هر خواسته لذت‌بخشی ارزش دنیال‌کردن ندارد و خوشی تولید نمی‌کند؛ بلکه شادی واقعی در دنیال‌کردن زندگی با فضیلت است (مک‌گرگور،^۸ ۲۰۱۰) و در انجام‌دادن کاری که ارزش انجام‌دادن داشته باشد. به زیستن در رهیافت لذت‌خواهی، شامل سه عنصر رضایت از زندگی و وجود حالت مثبت و نبود حالت منفی است؛ در حالی که به زیستن در رهیافت سعادت‌خواهی، به واقعیت‌بخشیدن به استعداد نهان انسانی بازمی‌گردد. بحث به زیستن سعادت‌خواهانه بحثی گسترده در روان‌شناسی مثبت^۹ است که در حوزه خود نظریه‌هایی تولید کرده است. علاوه‌بر این، رهیافت لذت‌خواهی زمینه رویکرد مطلوبیت‌گراها در اقتصاد و رویکرد به زیستن ذهنی در روان‌شناسی را فراهم کرد؛

- | | | | |
|--|------------------------|---------------|----------------|
| 1. welfare | 2. happiness | 3. ill-faring | 4. unhappiness |
| 5. Stanford Encyclopedia of Philosophy | | 6. hedonic | 7. eudemonia |
| 8. MacGregor | 9. positive psychology | | |

در حالی که رهیافت سعادت‌خواهی به زمینه بهزیستن اقتصادی در اقتصاد و بهزیستن روان‌شناسی در روان‌شناسی متنج شد (شبکه تحقیقات توسعه پایدار،^۱ ۲۰۰۵؛ مک‌گرگور،^۲ ۲۰۱۰؛ بونیول^۳، ۲۰۱۲).

لذت‌گرایی و بهزیستن ذهنی که تجربه شادی و رضایت از زندگی را دربرمی‌گیرد، از سعادت‌خواهی یا بهزیستن روان‌شناسی که قابلیت بالقوه فرد را در رسیدن به هدف و رشد فردی در نظر دارد، متمایز است. بهزیستن لذت‌گرایانه، ساختاری متمایز دارد و به قول داینر، سه ساختار تأثیر لذت و تأثیر فقدان ناخوشی و رضایت از زندگی دارد (هاوارث^۴ و هارت^۵، ۲۰۰۷).

علاوه بر دو رهیافت فلسفی مذکور، مجموعه‌ای از نظریه‌ها در ارتباط با مفهوم سازی بهزیستن مطرح شده است. در این باره، پارفیت^۶ (۱۹۸۴) به سه نظریه لذت‌گرایی و نظریه خواسته^۷ (میل/تمایل) و نظریه فهرست عینی^۸ اشاره کرده است که در ادامه آن‌ها را مرور می‌کنیم.

نظریه‌های لذت‌گرایی: درد و لذت، عناصر اصلی تشکیل‌دهنده نظریه‌های لذت‌گرایی هستند. نظریه‌های لذت‌گرایی گونه‌های متفاوتی دارند؛ نظیر لذت‌گرایی عامه^۹، لذت‌گرایی انگیزشی^{۱۰}، لذت‌گرایی هنجاری^{۱۱}، خودخواهی لذت‌گرایانه^{۱۲}، فایده‌گرایی لذت‌گرایانه^{۱۳}، لذت‌گرایی ارزش‌مدار^{۱۴} و لذت‌گرایی ابزاری^{۱۵}. در این میان، در مبحث بهزیستن، بیشتر لذت‌گرایی ارزش‌مدار^{۱۶} مدنظر است؛ زیرا بیشترین میزان تعادل بین لذت و درد را مطرح می‌کند. لذت‌گرایی ارزش‌مدار بیان می‌کند که فقط لذت، بالذات ارزشمند است و درد، بالذات ارزشمند نیست. در این دیدگاه، لذت ذاتاً ارزشمند است و ارزش تجربه کردن را دارد؛ حتی اگر به منفعتی متنج نشود (دایرة المعارف فلسفی استنفورد، ۲۰۰۱؛ ویجز^{۱۷}، ۲۰۱۲).

- | | | |
|---|-------------------------------|------------------------|
| 1. Sustainable Development Research Network | 2. Boniwell | 3. Haworth |
| 4. Hart | 5. Parfit | 6. desire |
| 8. folk hedonism | 9. motivational hedonism | 10. normative hedonism |
| 11. hedonistic egoism | 12. hedonistic utilitarianism | |
| 13. value hedonism | 14. prudential hedonism | |
| 15. evaluative hedonism | 16. Weijers | |

معروف‌ترین نظریه پرداز رویکرد لذت‌گرایی بتام است. او لذت را بیشترین خوشی می‌داند که ممکن است کسی در زندگی به دست آورده و بیشترین رنجی که ممکن است با آن مقابله کند. کارلین بحث ترجیح را درباره لذت‌های انسانی مطرح می‌کند. استوارت میل نیز بین لذت‌های کمتر و بیشتر تمایز قائل می‌شود و جزء سومی به‌نام «کیفیت» را به دو جزء کمی بتام اضافه می‌کند (مک‌گیلیورای، ۲۰۰۷).

چنان‌که پیداست، نظریه‌های لذت‌گرایی به‌زیستان را لذت تعریف می‌کنند؛ اما به‌نظر می‌رسد این نظریه در نشان‌دادن چارچوبی کلی از به‌زیستان موفق نبوده است. زیرا لذت و برقراری تعادل بین درد و لذت، نه تنها در ذهن، بلکه برای هر فرد هم معنای متفاوت دارد؛ پس بیشتر در قالب به‌زیستان ذهنی و رضایت باقی مانده است.

نظریه خواسته (میل / تمایل)؛ برخلاف نظریه لذت‌گرایی که می‌گوید از هرچه زندگی را خوب می‌کند باید لذت برد، نظریه خواسته (میل / تمایل) بیان می‌کند که به‌دست آوردن آن چیزی که می‌خواهیم، زندگی را لذت‌بخش می‌کند؛ به‌بیان دیگر، نظریه خواسته (میل / تمایل)، به‌زیستان و شادمانی را موضوع به‌دست آوردن آن چیزی می‌داند که می‌خواهیم. از این‌رو، نظریه پردازان خواسته در تعریف به‌زیستان، بر احساس رضایت از خواسته تأکید می‌کنند (هیث‌وود، ۲۰۰۶).

گستره نظریه خواسته (میل / تمایل) مربوط به حوزه اقتصاد رفاه است. اقتصاددانان، به‌زیستان افراد را در رضایت از ترجیحات و خواسته‌هایشان می‌بینند و همین موضوع باعث طراحی و ایجاد تابع مطلوبیت برای افراد شده است. در رویکردی ابتدایی، ارضای بیشتر خواسته‌ها، زندگی بهتری را رقم می‌زند؛ اما رویکردی جامع با نام خواسته آگاهانه^۱، بهترین زندگی را برای ما، خواسته خود ما می‌داند. البته به‌شرطی که درباره تمام آن اتفاقات، آگاه و مطلع باشیم (دائرةالمعارف فلسفی استنفورد، ۲۰۰۱). نظریه خواسته آگاهانه شاید برای به‌زیستان خیلی هم واقع گرایانه نباشد؛ چراکه ما همه اطلاعات مربوط به خواسته‌هایمان را

1. Heathwood

2. informed desire

نداریم. در طبقه‌بندی معروف گریفین^۱ کاملاً مطلع‌بودن برابر است با اینکه همه اطلاعاتی را که برنامه‌های زندگی ما را ارتقا می‌دهد، در اختیار داشته باشیم؛ در حالی که محدودبودن اطلاعات بشر به این معنا نیست که نمی‌توانیم زندگی خوبی داشته باشیم. از این‌رو، باید به خصوصیات بهزیستن در دوره محدود زندگی بشری توجه کنیم (قزل‌باش، ۱۹۹۸).

نظریه خواسته (میل / تمایل) به‌دلیل نقص در رویکرد ابتدایی خود، سعی کرده است برای رسیدن به دیدگاهی جامع، با مسیر لیبرال ترکیب شود و حق افراد را در اشتیاه‌کردن در انتخاب خواسته‌ها و تلاش‌کردن برای رسیدن به هدف درنظر بگیرد؛ اما درواقع، معنای بهزیستن را به‌طور کامل نشان نمی‌دهد. چراکه بهزیستن را فقط در اراضی خواسته و ترجیحات افراد می‌بیند و این سؤال باقی می‌ماند که اگر شخصی خواسته‌اش ارضانشود، بهزیستن برای او تحقق نمی‌باید؟

نظریه فهرست عینی؛ این دیدگاه نمونه‌های بهزیستن را در تجارت خوشایند و اراضی خواسته‌ها فهرست می‌کند. ممکن است این نمونه‌ها برای مثال، شامل آگاهی یا دوستی باشد. پس هر نمونه خوب و خوشایندی در این فهرست قرار می‌گیرد.

درباره اینکه بر چه مبنایی می‌توانیم ادعا کنیم که فهرست مشخصی از نمونه‌های خوب عینی وجود دارد، ناسیم^۲ اظهار می‌دارد که نمونه‌های پایه‌ای در بین تمام فرهنگ‌ها هست که درباره خوب‌بودن آن‌ها توافق وجود دارد و آن‌ها نمونه‌هایی هستند که به‌طور منطقی خواهان آن هستیم. او فهرستی از این نمونه‌ها را با عنوان «ظرفیت‌های کارکردی اساسی بشر»^۳ شامل انسجام^۴ و سلامت جسمی، احساس، تصور^۵، تفکر، عاطفه^۶، منطق عملی، پیوستگی^۷، توانایی زندگی و برقراری رابطه با دیگران، ارتباط برقرارکردن با سایر گونه‌ها، بازی و کنترل کردن محیط نام می‌برد (هادلانگر، ۲۰۰۰).

فهرست عینی خوبی‌هایی که هر فردی در طول دوران زندگیش برمی‌گزیند، تنها برای خودش که آن زندگی را تجربه می‌کند، خوب است. همچنین، این نمونه‌ها ارزش ذاتی دارند و

1. Griffin 2. Qizilbash 3. Nussbaum 4. central human functional capabilities
5. cohesion 6. Image 7. emotion 8. continuity 9. Hadlanger

مستقل از فردی هستند که آنها را قبول کرده است. تفکری که پشت شکل‌گیری این نوع بهزیستن وجود دارد، این است: «هنگامی که این موارد وارد زندگی یک فرد می‌شود، هر چیزی را که مربوط به ذاته و نگرش و علاقه فرد باشد، بهتر می‌سازد. پس موارد فهرست عینی، ارزش خود را از فردی که آن را قبول کرده نگرفته‌اند» (هیریسون^۱، ۲۰۰۲).

علاوه بر این‌ها، می‌توان رویکردهای فلسفی نظری مطرح شده در حیطه بهزیستن را از دید شمارشی^۲ و توضیحی^۳ توضیحی ترکیب کرد. رویکرد شمارشی، نظریه‌های بیان‌کننده موارد منجر به بهزیستن را شامل می‌شود. رویکرد توضیحی، چراًی نمونه‌هایی را که به بهزیستن منجر می‌شود، تبیین می‌کند (فلچر^۴، ۲۰۰۱).

جدول ۱. تقسیم‌بندی رویکردهای فلسفی نظری بهزیستن

| توضیحی | شمارشی |
|--|--|
| رویکرد سعادت‌گرایی بهزیستن روان‌شناسخی | رویکرد لذت‌گرایی بهزیستن ذهنی |
| بهزیستن در رویکردهای جدید اقتصادی و اجتماعی | بهزیستن در رویکرد مطلوبیت‌گرایان |
| رویکرد خواسته (میل / تمایل) مباحث اقتصاد رفاه | رویکرد فهرست عینی بحث نیازهای اساسی انسان |

این تقسیم‌بندی، در حقیقت به دو پرسش فلسفی بهزیستن پاسخ می‌گوید: ۱. چه عناصری بهزیستن را تشکیل می‌دهند؟ ۲. چرا این عناصر بهزیستن را تشکیل می‌دهند؟ براین‌اساس، همان‌طور که جدول ۱ نشان می‌دهد، می‌توان گفت که نظریه لذت‌گرایی و فهرست عینی به گونه‌ای شمارشی هستند؛ درحالی که رویکرد سعادت‌خواهی و نظریه خواسته (میل/تمایل)، توضیحی می‌باشند.

1. Harrison

2. enumerative

3. explanatory

4. Fletcher

۲. تعاریف بهزیستن: مفهوم بهزیستن به تدریج از مباحث فلسفی فاصله گرفت و وارد علوم اقتصادی و اجتماعی شد. مفهوم بهزیستن را می‌توان به گونه‌ای، سیر تکامل مفهوم رفاه دانست. لغت رفاه حداقل به قرن چهارده میلادی بر می‌گردد؛ در آن زمان، رفاه به معنای مسافرت و گردش و خوش‌گذرانی بود و شادی و کامیابی را نیز در بر می‌گرفت (برگرفته از گاف و دیگران^۱، ۲۰۰۷؛ ویلیامز، ۱۹۸۳). اما این مفهوم در قرن بیستم میلادی به ارزیابی و تدارک نیازها در دولت‌های رفاه متصل و نیازمند توضیح و تفسیر خارجی و عینی شد. همچنین، در قرن بیستم بحث بر سر دیدگاه‌های چندبعدی فقر و مشارکت و نهادها، راه را برای اندیشه‌های جدید درباره بهزیستن هموار کرد.

از اوایل قرن بیستم، بهزیستن بیشتر به مفاهیم اقتصادی نزدیک و رشد درآمد به مثابه معرف ببود بهزیستن در نظر گرفته شد (استاتر^۲، ۲۰۰۶). از اواسط قرن، مفهوم بهزیستن در علوم سلامت و علوم اجتماعی جایگاه خاصی پیدا کرد. در سال ۱۹۴۶، لغت بهزیستن در تعریف سازمان جهانی بهداشت از سلامت قرار گرفت تا سلامت را نه تنها بیوپرای و نقص، بلکه بهزیستن کامل جسمی و روانی و اجتماعی قلمداد کند (سازمان بهداشت جهانی، ۱۹۴۶). از سال ۱۹۶۰، بهزیستن در مفاهیم متفاوتی وارد علوم اجتماعی شده است (کیم، ۲۰۰۰). از اواسط دهه ۱۹۷۰، رشد تحقیقات دانشگاهی درباره بهزیستن و مفهوم سازی و اندازه‌گیری آن شروع شد. بسیاری از محققان، مطالعه ریچارد استرلین^۴ در سال ۱۹۷۴ را با عنوان «آیا رشد اقتصادی، سهم افراد را افزایش می‌دهد؟»، نقطه شروع این تحقیقات می‌دانند. در حقیقت، وجود برخی شواهد تجربی از افزایش رشد اقتصادی و همراه بودن آن با سایر ابعاد توسعه، شروعی برای انجام تحقیقات متعدد در این حوزه شد (استول^۵ و همکاران، ۲۰۱۰). با این حال، در تعاریف و معنای عملیاتی بهزیستن توافقی وجود ندارد و مفاهیم و تعاریف متعددی برای آن بیان شده است. در ادامه به برخی از این تعاریف اشاره می‌کنیم.

1. adopted form Gough and et al
3. Kim 4. Richard Easterlin

2. Stutz
5. Stoll

شاين^۱ و جانسون^۲ (۱۹۷۸)، بهزيستن را ارزیابی کلی از کیفیت زندگی هر فرد، براساس معیارهای برگزیده همان فرد تعریف کرده‌اند. در این تعریف، بهزيستن با مفهوم کیفیت زندگی درنظر گرفته شده است؛ درحالی‌که، کیفیت زندگی بیشتر ممکن است بعده از بهزيستن باشد. گاسپر^۳ (۲۰۰۳) بهزيستن را برای ارجاع به هر چیزی که به ارزیابی وضعیت یا هستی زندگی هر فرد مربوط می‌شود، تعریف کرده است. گاف و همکاران (۲۰۰۷) نیز بهزيستن را آن‌چیزی می‌دانند که افراد براساس درک^۴ خود، قادر باشند آن را انجام دهند (این‌گونه باشند) و آنچه حقیقتاً می‌توانند انجام دهند (باشند).

در حالی که سه تعریف مذکور از دیدگاه روان‌شناسختی، بهزيستن را تعریف کرده‌اند و آن را توصیفی ساده از جایگاه و وضعیت زندگی فرد می‌دانند؛ در مقابل، محققان دیگری مانند مک‌آلیستر^۵ (۲۰۰۵) بهزيستن را بهجای نبود بیماری و آسیب‌شناسی، با ابعاد ذهنی (خودارزیابی) و عینی (اكتسابی) تعریف می‌کنند. بهعلاوه بهزيستن را در دو مقیاس فردی و اجتماعی سنجش‌پذیر می‌دانند. ازاین‌رو در این تعریف، علاوه‌بر درنظرگرفتن ابعاد عینی بهزيستن، برای نشان‌دادن گستردگی بهزيستن به بعد اجتماعی آن نیز توجه کرده‌اند.

برخی محققان مانند کنی^۶ (۲۰۰۵)، در تعریف مفهوم بهزيستن بر چند بعدی بودن این مفهوم تأکید کرده‌اند. او با روش تفکیک ابعاد بهزيستن بیان می‌کند که بهزيستن از سه بعد مرتبط رفاه^۷ (تهیه غذا، آب آشامیدنی، سرپناه، مراقبت بهداشتی و سایر ملزمات شکوفایی جسمی^۸)، خرسنده^۹ (احساس مداوم رضایت فرد از زندگی) و آزادی (حق انتخاب سرنوشت و توانایی زیستن زندگی انتخاب شده) ساخته شده است (استوتز، ۲۰۰۶: ۵۴-۵۵). آتنونی کنی بیان می‌کند که ابعاد دیگری نیز برای بهزيستن وجود دارد که سایر محققان آن‌ها را بررسی کرده‌اند؛ ولی این سه بعد، اصلی و پایه‌ای هستند. شکل ۱، ابعاد بهزيستن از نظر کنی را نشان می‌دهد. سلامت و امکانات کافی برای زندگی، نمایانگر بعد رفاه و

1. Shin
6. Kenny

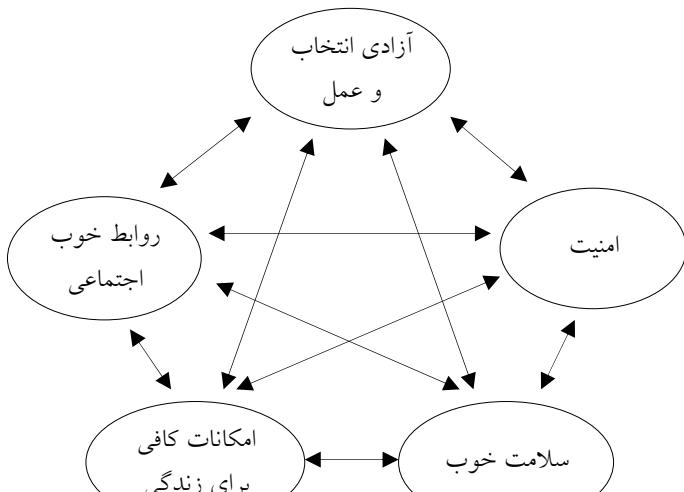
2. Johnson
7. welfare

3. Gasper
8. physical flourishing

4. notionally
5. McAllister
9. contentment

امنیت و روابط خوب اجتماعی، نمایانگر بعد خرسندي و آزادی انتخاب و عمل نمایانگر بعد آزادی هستند.

شکل ۱. ابعاد بهزیستن و روابط آن‌ها باهم، از دیدگاه آتونی کنی.



منبع: (استوتن، ۲۰۰۶)

از ابعاد مدنظر کنی، بعد رفاهی آن یعنی «امکانات کافی برای یک زندگی خوب» به دلیل سهولت در عملیاتی شدن بیشتر، مدنظر محققان، بهویژه اقتصاددانان، قرار گرفته است. در نظریه‌های اقتصاد نئوکلاسیک، بهزیستن را حالت نهایی مطلوبیت عینی خانوار می‌دانند که با درآمد اندازه‌گیری می‌شود. منابع بیشتر، اجازه دستیابی به کالا و خدمات بیشتر را می‌دهد که به‌سوی مطلوبیت یا بهزیستن بیشتر هدایت می‌شود. بهزیستن در اقتصاد، با شاخص‌هایی مانند فقر، ثروت خانوار، درآمد خانوار و مصرف، معنای نزدیکی دارد.

تعریف کنی به خوبی چندبعدی بودن بهزیستن را به نمایش می‌گذارد؛ اما مسیر را برای عملیاتی‌سازی مفهوم بهزیستن دشوار کرده است. چندبعدی بودن بهزیستن گاهی آن‌قدر

گستردہ شدہ کہ در برخی مطالعات بہ دہ بُعد رسیدہ است: آموزش، کار، اوقات فراغت، مشارکت اجتماعی، امنیت، امنیت مالی، محیط، سلامت، زندگی خانوادگی و مسکن (توسعه منابع و مهارت‌های انسانی کانادا، ۲۰۱۰).

بنابراین، رویکردهای تعریف و اندازه‌گیری بهزیستن از بعد اقتصادی فاصله گرفته و با ابعاد غیراقتصادی عجین شده است (مک‌گیلیورای، ۲۰۰۷: ۴). در این راستا، آمارتیاسن (۱۹۸۳/۱۳۸۲) در تعریف بهزیستن بر قابلیت و عملکرد، ناسیم (۱۹۸۸) بر توانایی‌های اصلی انسان، گاف (۲۰۰۷) بر نیازهای انسانی واسطه^۱ و نارایان^۲ (۲۰۰۰) بر نیازهای اخلاقی تأکید کرده‌اند. دوئرکین^۳ (۱۹۹۶) در علوم سیاسی، اساس بحث درباره بهزیستن را بر عدالت قرار می‌دهد و بر این عقیده است که اندازه‌گیری خوب‌بودن زندگی، بدون درنظر گرفتن عدالت و برابری ممکن نیست (تالبوت، ۲۰۱۰: ۷۴). مارشال^۴ (۱۹۹۵) نیز بهزیستن را کیفیت بودن در جایی می‌داند که تمام افراد آن اجتماع، امنیت اقتصادی دارند، به هم احترام می‌گذارند، ارزش انسانی دارند و با آنچه اطرافشان است، احساس ارتباط می‌کنند. آن‌ها برای دسترسی به منابع ضروری توانایی دارند و قادرند در فرایندهای تصمیم‌گیری شرکت کنند که بر آنان تأثیر می‌گذارد. در تعریف مارشال از بهزیستن، به جز امنیت اقتصادی، ارتباط انسان با محیط نیز دیده شده است؛ اما او ادراک خود انسان را در رضایت از کیفیت محیط نادیده گرفته است. همچنین، این کیفیت محیط در هر فرهنگ و شاید برای هر انسانی متفاوت باشد.

برخلاف مفهوم بهزیستن در اقتصاد، روان‌شناسی در تعریف بهزیستن بر عواملی متمرکز شده است که افراد را شاد می‌کند. روان‌شناسان، بهزیستن را نتیجه شناخت و احساس می‌بینند (آندرروز^۵ و مکنل^۶، ۱۹۸۰؛ داینر^۷، ۱۹۹۳؛ ریف^۸ و کیس^۹، ۱۹۹۵؛ هرزاگ^{۱۰} و همکاران، ۱۹۹۵). از دیدگاه روان‌شناسانی همچون داینر، بهزیستن مسائل زیر

- | | | | | |
|--|------------------------|-------------|------------|------------|
| 1. Human Resources and Skills Development Canada | 2. Mediate human needs | | | |
| 3. Narayan | 4. Dworkin | 5. Marshall | 6. Andrews | |
| 7. Mackennell | 8. Diener | 9. Ryff | 10. Keyes | 11. Herzog |

را شامل می‌شود: ۱. ارزیابی مثبت از زندگی هر فرد در ارتباط با احساسات خوب؛ ۲. احساسات مثبت کنونی مانند لذت، شادی، انرژی، بشاش بودن و خوشی؛^۳ نبود احساسات منفی مانند افسردگی، عصبانیت، ناراحتی و اضطراب (یئو، ۲۰۰۹). این تعریف نشان می‌دهد که بهزیستن در دو نکته شاخص و یگانه است: نخست اینکه بهزیستن مفهومی چندبعدی و پیچیده است؛ از این‌رو، مؤلفه‌هایی مانند رضایت از زندگی (مانند قضاوت کلی از زندگی فرد)، رضایت در ابعاد متفاوت زندگی (مانند رضایت از شغل)، اثر مثبت (احساسات رضایت‌بخش) و سطوح پایین اثر منفی (احساسات ناخوشایند)، ابعادی جدا از بهزیستن هستند. دوم اینکه می‌توان دو مدل را، یعنی مدل دوقطبی^۴ و مدل دوعلاملی^۵، برای بهزیستن فرض کرد؛ مدل اول بهزیستن، مدل دوقطبی است که در آن بهزیستن در هر بُعد واحد، ممکن است مثبت یا منفی باشد. مدل دوم مدلی دوعلاملی است. از نظر داینر، مؤلفه‌های بهزیستن مفاهیمی دوقطبی نیستند، بلکه از دو ساختار جداگانه درست شده‌اند؛ تأثیر مثبت و تأثیر منفی. پس باید از ابزاری برای اندازه‌گیری استفاده کنیم که هم خوشی^۶ و هم ناخوشی^۷ را اندازه‌گیری کند (کیم، ۲۰۰۰: ۱۷). به بیان دیگر، باید توجه کرد این مسئله که احساسات مثبت را بیشتر تجربه کنیم، با تجربه کمتر احساسات منفی موازی نیست.

داینر (۲۰۰۰) در چارچوب رویکرد روان‌شناسی، تعریفی از بهزیستن ارائه کرد که تقریباً دیگران نیز درباره آن توافق دارند. بهزیستن، ارزیابی ذهنی از کل ارزیابی‌های زندگی فرد است که عاطفی^۸ و شناختی است. افراد هنگامی احساس بهزیستن می‌کنند که رضایت بسیار و نارضایتی اندکی از زندگی داشته باشند؛ هنگامی که به فعالیت‌های سرگرم کننده مشغول هستند و هنگامی که احساس لذت فراوان و درد اندکی دارند و از زندگی خشنودند. با وجود مقولیت این تعریف، بعد ذهنی بهزیستن در آن پررنگ‌تر بوده و بُعد

1. Yeo
2. Bipolar
4. pleasant
5. unpleasant
3. two factors
6. affective

اجتماعی اش نادیده گرفته شده است. روانشناسان دیگر نیز، مانند ریان^۱ و دسی^۲ (۲۰۰۱) به زیستن را با تفکیک بیشتری تعریف کرده‌اند؛ اما به ابعاد غیرروان‌شناختی آن اشاره نکرده‌اند. آن‌ها به زیستن را از عملکردی روان‌شناختی متمایز می‌دانند که با تجارب مثبت، احساس یکپارچه‌ای از خود^۳، عزت‌نفس قوی و خودشکوفایی نشان داده می‌شود.

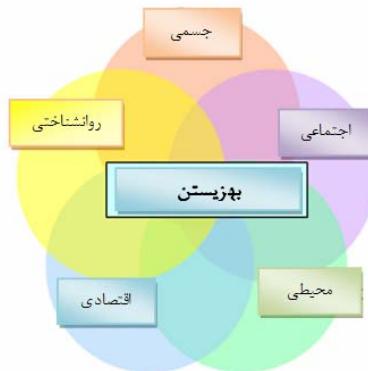
تحقیقات برگرفته از رویکرد روان‌شناختی در زمینه بهزیستن حجم درخور توجهی از پژوهش‌ها و مطالعات انجام گرفته، بهویژه در ایران را در بر گرفته است (نک: شکری و همکاران، ۱۳۸۶؛ رفیعی‌نیا و اصغری، ۱۳۸۶؛ میرزاحسنی و همکاران، ۱۳۸۶؛ فراهانی و همکاران، ۱۳۸۸؛ پیوسته‌گر و همکاران، ۱۳۸۹؛ بهرامی و همکاران، ۱۳۹۰؛ تقریبی و همکاران، ۱۳۹۱). در این تحقیقات، به بستر اجتماعی و ابعاد غیرروان‌شناختی بهزیستن توجه نشده است.

ماندرسون^۴ (۲۰۰۵) این ایده را بیان کرد که بهزیستن به بستر اجتماعی مرتبط است. به عقیده او بهزیستن وضعیت جسمانی یک فرد نیست، بلکه فراتر از سلامت جسمانی و مرتبط با بستر اجتماعی افراد است. یکی‌کردن احساس رضایت، خرسنده، موفقیت فردی^۵ و آرامش درونی، مسائلی بیش از سلامت و درحقیقت ساختاری اجتماعی هستند (کینگ، ۲۰۰۷). کینگ (۲۰۰۷) بهزیستن جمعی^۶ را در کنار بهزیستن فردی بسط می‌دهد که از روابط خانواده و شبکه همسایگی، شبکه‌های ارتباطی، مالکیت مسکن، منابع و سیاست‌های دولتی موجود، زیرساخت‌های حمل و نقل، روابط بازار کار، عاملیت و قدرت افراد تأثیر می‌گیرد. البته بهزیستن ذهنی افراد و ابعاد چندگانه بهزیستن که بر ارزیابی افراد از وضعیت کنونی شان تأثیر می‌گذارد، دو مقوله متفاوت هستند (مک‌گریگور، ۲۰۱۰). پیوند جدانشدنی بهزیستن و بستر اجتماع در نقد فهم فایده‌گراها و لذت‌گراها بیان شده است. از این‌رو، بهزیستن ممکن است در هر زمان و مکان بازتعریف و بازتفسیر شود.

1. Ryan
2. Deci
4. Manderson
5. personal fulfillment
3. integrated sense of self
6. collective well-being

در نظر گرفتن ابعاد اجتماعی و محیطی در تعریف بهزیستن، ما را به سوی تعریفی کامل‌تر هدایت می‌کند که در شکل ۲ آمده است. براین‌اساس، بهزیستن ابعاد متعددی دارد و این ابعاد در هم پوشانی باهم هستند. «بهزیستن تعادل بین عوامل فیزیکی، روان‌شناسنامی، اجتماعی، اقتصادی و محیطی است که بر همه ما در زندگی پر مشغله تأثیر می‌گذارد. اگر یکی از این نواحی از تعادل خارج و دچار اختلال شود، بر بهزیستن کلی ما تأثیر می‌گذارد و باید کاری برای تعادل دوباره آن انجام دهیم. هریک از این ابعاد از چهار بعد دیگر تأثیر می‌گیرد و بر سایر ابعاد نیز تأثیر می‌گذارد.

شکل ۲. بهزیستن به مثابه مفهومی چندبعدی.



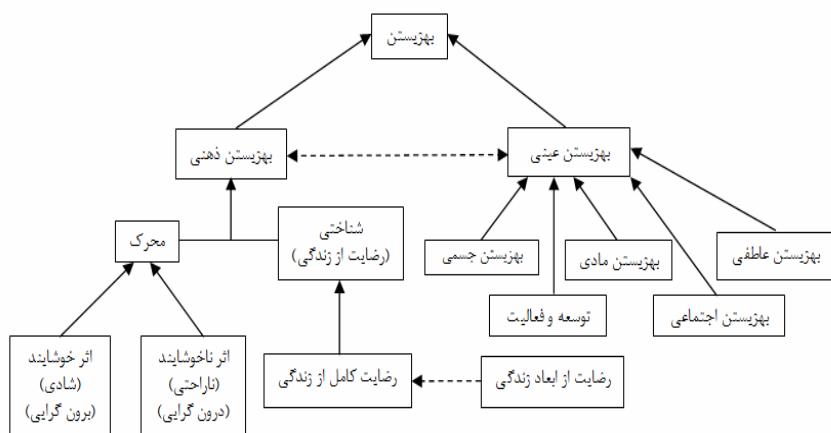
منبع: مؤسسه سلامت و بهزیستن انگلستان^۱.

توجه به ارتباط فرد با محیط در این تعریف از بهزیستن به خوبی مشاهده می‌شود: «بهزیستن موقعیتی پویاست که در آن فرد قادر است استعدادهای بالقوه، کار، تولید و خلاقیت خود را گسترش داده، روابط مثبت و قوی با دیگران ایجاد کند و در اجتماعاتشان شرکت کند. این توانایی هنگامی افزایش می‌یابد که افراد قادر به برآوردن اهداف شخصی و اجتماعی خود باشند و به احساس مفیدبودن در اجتماع دست یابند» (فیلد، ۲۰۰۹).

1. The Institute of Health and wellbeing in UK

علاوه بر درنظرگرفتن ماهیت چندبعدی بهزیستن و همچنین وابسته بودن آن به بستر اجتماعی، یکی دیگر از محورهای تعریف بهزیستن، براساس ماهیت ذهنی و عینی بودن آن است. توجه به نمونه اخیر، به طبقه‌بندی دو مقوله «بهزیستن عینی» و «بهزیستن ذهنی» منتج شده است. «بهزیستن عینی» مربوط به موقعیت اجتماعی و مادی است که احساس بهزیستن فردی یا اجتماعی را پرورش یا کاهش می‌دهد. «بهزیستن ذهنی» به ارزیابی شخص از بهزیستن خودش برمی‌گردد. این طبقه‌بندی و روابط آن، در شکل ۳ آمده است. البته تفکیک عوامل این مدل، مرزهای مشخصی نشان نمی‌دهد و تنها ذهنی و عینی بودن را جدا کرده است.

شکل ۳. روابط بین ابعاد مختلف بهزیستن ذهنی و عینی



منبع: هرد، ۲۰۰۳.^۱

کینگ (۲۰۰۷) در مفهومی بین رشته‌ای، پیشینه بهزیستن را در چهار شاخه مطرح می‌کند: سه شاخه فلسفه و اقتصاد و روان‌شناسی و شاخه چهارم مطالعات اجتماعی است که ترکیبی از جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه و علوم سیاسی است. جریان چهارم، چارچوبی نظری را که رابطه بین بهزیستن فردی و بافت اجتماعی است، گسترش داده است.

1. Hird

جدول ۲. تمرکز موضوعی به زیستن در علوم مختلف اجتماعی.

| علوم اجتماعی | علوم روان‌شناختی | علوم اقتصادی | علوم سیاسی | علوم فلسفی |
|--|---|---|---------------------------------------|-------------------|
| روابط فرد با دیگران و اجتماع، توسعه انسانی، تحصیلات، امید زندگی و بیماری و... همپوشی با مفهوم کیفیت زندگی. | به زیستن ذهنی، به زیستن روان‌شناختی، همپوشی با مفهوم شادکامی. | جریان اول: فایده‌گرایان، سنجش درآمد و فقر. جریان دوم: ورود عناصر محیطی و ذهنی و اجتماعی در کنار درآمد و ثروت افراد. | حقوق بشر، عدالت، آزادی و شهروندی و... | بررسی مفهوم «خوب» |

در پایان این بخش از مقاله، ارتباط به زیستن با برخی مفاهیم نزدیک به آن و شباهت‌ها و تمایزات آن‌ها را به طور خلاصه بررسی می‌کنیم. در پیشینه تحقیق، مفاهیم بسیاری برای به زیستن بیان شده است؛ مانند استاندارد زندگی، کیفیت زندگی، رضایت از زندگی، کامیابی، رفاه، زندگی خوب^۱ و... معانی بعضی از این مفاهیم با به زیستن متفاوت است و بعضی لغات نیز همپوشانی دارند. محققانی مانند استرلین، اصطلاحات شادی آشکار^۲، به زیستن ذهنی، رضایت، مطلوبیت/ بهره‌مندی/ فایده، رفاه و به زیستن را برابر دانسته‌اند. مک‌گیلیورای (۲۰۰۷) نیز اصطلاحات به زیستن انسانی^۳، کیفیت زندگی^۴، توسعه انسانی، ارضای نیازهای اساسی انسانی^۵ را یکسان در نظر گرفته است. تعدادی از پژوهشگران این عرصه، بین به زیستن و واژه‌های دیگر هم معنایی فرض کرده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد که پژوهشگرانی که به صورت عمیق در این حوزه فعالیت می‌کنند، بین به زیستن و دیگر مفاهیم تفاوت‌های خاصی قائل هستند.

وینهون^۶ (۱۹۹۱) بیان می‌کند که برای اینکه بفهمیم چقدر زندگی مان خوب می‌گذرد، لغات بسیاری وجود دارد. اخیراً لغت کیفیت زندگی و به زیستن برای فهم این مسئله، بیشتر از

1. well-living
4. quality of life

2. explicitly happiness
5. basic human needs fulfillment

3. human well-being
6. veenhoven

سایر مفاهیم استفاده شده است؛ اما پیش‌تر لغت رفاه و شادکامی مرسوم بوده است. البته در این زمینه مسائل زیادی وجود دارد؛ مسئله اول این است که این مفاهیم خالی از ابهام نیستند. برای مثال، واژه بهزیستن حاکی از کیفیت زندگی به‌طورکلی است و ارزیابی جنبه‌های مختلف زندگی، مانند وضعیت سکونت یا تغییر شغلی را نیز شامل می‌شود. برخلاف بهزیستن، کیفیت زندگی در بعضی از زمینه‌ها مانند کیفیت زندگی اجتماعی مطرح شده است و حتی به‌جای شادی شهر و ندان از آن استفاده می‌شود. البته درباره تفاوت معنای این مفاهیم اختلاف‌نظر بسیاری وجود دارد. مسئله دوم کلی بودن این واژه‌هاست که در تعریف مشکل‌ساز و در عمل نیز، سنجش همه‌چیز را شامل می‌شود (مک‌گیلیورای، ۲۰۰۷).

در همین زمینه، مک‌گرگور (۲۰۱۰) بیان می‌کند که «کیفیت زندگی» به ادراک و میزان رضایت و اعتماد به اوضاع، روابط و آنچه فرد را احاطه کرده است، مربوط می‌شود. در حالی که «بهزیستن» حالتی از خوب‌بودن، شاد، سالم و باهدف‌بودن است. همچنین، کیفیت زندگی تابعی از بهزیستن افراد است. «استاندارد زندگی»^۱ نیز ابعاد واقعی زندگی است که افراد تجربه می‌کنند. «رفاه» بیشتر احساس حمایت را دربردارد و در ترکیبی مانند رفاه کودکان به‌خوبی نمایان می‌شود و مباحث برنامه‌های دولتی را که برای افراد فقیر و مشکلات بهداشتی آنان مطرح است نیز مدنظر دارد. عافیت^۲ بیشتر به انتخاب فرد مربوط می‌شود که بر بهزیستن آن شخص تأثیر می‌گذارد. همچنین خوشی، پیش‌شرط بهزیستن است و برپایه سلامت فیزیکی و روانی و عاطفی قرار دارد. خوشی، مشروط به فرایندی است که در آن، دائمًا درباره بودن افراد در وضعیت کنونی‌شان پرسش شود. خوشی به صورت قراردادی به سلامت و رهایی از بیماری پیوند خورده است؛ اما بهزیستن، حالت رضایت‌بخشی از شادی و تندرستی و کامیابی است. مفهوم خوشی، بر مسئولیت افراد برای بهزیستن خود با سبک زندگی ارتقاء دهنده سلامت تأکید دارد. بیشترین استفاده از لغت بهزیستن در حیطه سلامت دیده می‌شود؛ اما بهزیستن هر فرد، شامل آن مسائلی است که

1. standard of living

2. Wellness

برای او «خوب» است. پس سلامت جزء اصلی و سازنده بهزیستن است؛ ولی قطعاً همه موضوع بهزیستن را شامل نمی‌شود.

بحث

تلash برای ارائه یک تعریف: هرچند امروزه مفاهیمی همچون بهزیستن به دلیل چند بعدی بودن در بسیاری از تحقیقات علمی مطرح می‌شوند، هنوز تعریف مشترکی که درباره آن بین محققان این حوزه توافق باشد، وجود ندارد. تعریف و مفهوم پردازی بهزیستن کاری بس دشوار است؛ چراکه در نگاه اول معنای احساس خوش و شادکامی را نشان می‌دهد و در نگاهی وسیع‌تر، بهزیستن به انسان و نیازهای بشری متصل است و این نیازها در بستر اجتماع شکل می‌گیرد و به عرصه ذهنیت و عینیت فرد وارد می‌شود. هنگامی این بحث دشوارتر می‌شود که از بهزیستن اجتماع یا گروهی از افراد سخن بهمیان آید؛ آن‌گاه تناظر فرهنگ‌های متعدد و استانداردهای اولیه زندگی دوباره مطرح می‌شود. «داشتن احساس خوب» و «خوب عمل کردن در بافت اجتماعی» چارچوبی مفهومی است که امروزه در بسیاری از تحقیقاتی که به دنبال عملیاتی کردن بهزیستن هستند، دیده می‌شود؛ اما تمام این مفاهیم و نظریه‌های مطرح شده، برای کسانی که تصمیم‌گیرنده و سیاست‌گذار هستند و همچنین از دیدگاه بحث‌های اخلاقی متفاوت است. شاید نظریه خواسته (میل/تمایل) در بافت سیاسی بیشتر معنا پیدا کند. مفاهیم خوب ذاتی نیز در بحث‌های فلسفی اخلاق رواج بیشتری دارد. متفکران حوزه‌های متعدد نیز هریک از ظن خود به مفهوم بهزیستن نگریسته‌اند. محققان حوزه روان‌شناسی بر سر بهزیستن ذهنی و روان‌شنختی (شادکامی) مباحثه کرده‌اند و در تلاشند که ابزارهای شناختی اجتماعی را به قلمرو سنجش بهزیستن ذهنی وارد کنند. اقتصاددانان نیز برای عینیت‌بخشیدن بیشتر به مفهوم بهزیستن، مفاهیم فقر و ثروت را در شاخص‌های خود بیان می‌کنند. هرچند امروزه بحث داغ ابعاد ذهنی و اجتماعی بهزیستن در همایش‌های بین‌المللی اقتصاد مطرح شده

است؛ اندیشمندان اجتماعی نیز با دیدگاه‌های کلان‌تر به این حوزه وارد شده‌اند تا با ترکیبی از دیدگاه‌های علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و فلسفه، به‌زیستن را به‌لحاظ نظری و عملیاتی مفهوم‌سازی کنند.

همان‌طور که گاف و مک‌گرگور (۲۰۰۷) بیان کرده‌اند تفکر در مفهوم به‌زیستن در مرحله اول نیازمند ترکیب این سه گزینه است: ۱. آن چیزی که یک فرد دارد؛ ۲. با آن چیزی که دارد چه کار می‌تواند انجام دهد؛ ۳. درباره آنچه دارد و می‌تواند انجام دهد، چه فکر می‌کند. به‌بیان دیگر، این دیدگاه از ترکیب سه چارچوب نیازها و منابع و کیفیت زندگی برخاسته است که به‌مثابه عناصر به‌زیستن قلمداد می‌شوند. از این‌رو، به‌زیستن ارزیابی فرد یا جامعه از این سه گزینه است؛ نیازهای خود را درنظر می‌آورد و منابعی که می‌تواند نیازهایش را با آن برطرف کند و در کل، فرد چه تصویری از نیازها و منابعش دارد. آیا ارزیابی فرد و جامعه از این سه گزینه مثبت است؟ این نوع نگاه در بعضی از تعاریف در این مقاله بررسی شده است.

بررسی ادبیات مفهومی و نظری به‌زیستن نشان داد که به‌زیستن، هم در نظریه اجتماعی و هم در گفتمان عامه مفهومی است که هنوز در تعریف مفهومی و عملیاتی آن توافق و اجماع وجود ندارد. به‌بیان دیگر، به‌زیستن مفهومی پیچیده و چندبعدی و بین‌رشته‌ای است. این موضوع منتج به ازدیاد مفاهیم و تعاریف در اشاره به این مفهوم شده است که در اغلب نمونه‌ها هم‌پوشی و گاهی تناقض معنایی دارند. جمع‌بندی برخی تعاریف ارائه شده از به‌زیستن توسط محققان مختلف در جدول ۳ خلاصه شده است.

ارائه تعاریف متعدد از به‌زیستن، پیچیدگی این مفهوم را برای ما بیشتر مشخص می‌کند. شاید در تمام نمونه‌های مطرح شده بتوان دیدگاه ارسطو را حاکم دید که به‌زیستن (یودیمونیا) تنها احساس شادی نیست، بلکه قابلیتی بیش از احساس شادی دارد و دارای ساختار منطقی است و ارتباطی بین جامعه و هویت فرد را در آن می‌توان دید.

جدول ۳. خلاصه‌ای از تعاریف ارائه شده از بهزیستن.

| ابعاد | | | | | | عناصر تأکیدشده در تعریف بهزیستن | محققان |
|--------|---------|---------|---------|------------|-------|--|-------------------------------|
| فیزیکی | اقتصادی | اجتماعی | اجتماعی | روان‌شناسی | محیطی | | |
| * | * | * | | | | براساس قابلیت افراد | آمارتیا سن (۱۹۸۲) |
| * | * | * | | | | توانایی‌های اصلی انسان | ناسبام (۱۹۸۸) |
| * | * | * | | | | کیفیت زندگی بهصورت کلی وینهون (۱۹۹۱) | |
| * | * | * | * | | | کیفیت بودن در اجتماعی با امنیت اقتصادی، احترام به هم، وجود ارزش انسانی، توانایی دسترسی به منابع ضروری و توانایی شرکت‌کردن در فرایندهای تصمیم | مارشال (۱۹۹۵) |
| * | * | * | | | | وجود عدالت | دورکین (۱۹۹۶) |
| | | | * | | | ارزیابی سراسری از کیفیت زندگی یک فرد براساس معیارهای برگزیده آن فرد | شاین و جوهانسون (۱۹۹۸) |
| * | * | | | | | نارایان (۲۰۰۰) | |
| | | | * | | | ارزیابی ذهنی از کل ارزیابی‌های زندگی یک فرد | داینر (۲۰۰۰) |
| | | | * | | | عملکرد روان‌شناسی مقامیز | ریان و دسی (۲۰۰۱) |
| | | | * | | | ارجاع به هر چیزی برای ارزیابی وضعیت یا بودن زندگی فرد | گاسپر (۲۰۰۲) |
| * | * | * | | * | | رفاه، خرسندي، آزادی | آنتونی کنی (۲۰۰۵) |
| * | | | | * | | بود بیماری | مکالیستر (۲۰۰۵) |
| | | * | | | | بهزیستن و ضعیت جسمانی فرد نیست؛ بلکه آن فرای سلامت جسمانی و برای افرادی در پیش اجتماع است. | ماندرسون (۲۰۰۵) |
| * | * | * | * | * | * | تعادل بین عوامل فیزیکی، روان‌شناسی، اجتماعی، اقتصادی و محیطی | موسسه بهزیستن انگلستان (۲۰۰۵) |

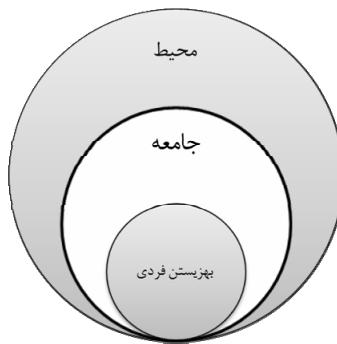
| ابعاد | | | | | | عناصر تأکیدشده در تعریف بهزیستن | محققان |
|--------|---------|---------|-------|------------|---|--|---------------------|
| فیزیکی | اقتصادی | اجتماعی | محیطی | روان‌شناسی | * | | |
| | | * | | * | | قراردادن دیدگاه ساعت‌خواهی و لذت‌خواهی در کنار هم | کینگ (۲۰۰۷) |
| | | | | * | | آن چیزی که افراد به صورت ادراکی یا حقیقی قادر باشند انجام دهنند یا این‌گونه باشند. | گاف و دیگران (۲۰۰۷) |
| | | * | | | | یک موقعیت پویا که فرد قادر است استعدادهای بالقوه، کار، تولید و خلاقیت را گسترش داده، روابط مثبت و قوی را با دیگران بسازد و در اجتماعات‌شان شرکت کند. | فیلد (۲۰۰۹) |

همان‌طورکه در جدول ۳ مشخص شده است، برخی محققان در تلاش برای تعریف بهزیستن، آن را به اجزایش تغییک کردن تا ملموس باشد. این شیوه با مسائل و مشکلات زیر همراه است:

۱. شناسایی اجزای بهزیستن، به سؤال «چه چیزی در زندگی مهم است؟» مربوط می‌شود و اینکه چگونه فراتر از ارزش‌های متفاوت بشری به تعریف و ابعاد همگانی می‌رسد، خود محل سؤال است.
۲. بهزیستن به استانداردها مربوط می‌شود؛ اما چه کسی این استانداردها را مشخص می‌کند؟ علاوه‌بر نمونه‌های مذکور، بهزیستن در خلاً ایجاد نمی‌شود. اگر دوایر متعدد‌المرکزی را فرض کنیم که از بسترهاي جامعه و محیط (شامل اقتصاد و سیاست و فرهنگ و...) تشکیل شده باشد، بهزیستن در هسته مرکزی قرار می‌گیرد که به بسترهاي دیگر، متصل و با آن‌ها در ارتباط است. بهزیستن را به مثابه هسته مرکزی، با توجه به بافت فرهنگی جامعه خود، می‌توان به عناصری سازنده تقسیم کرد. البته می‌توان عناصر مختلف بهزیستن را از هم جدا کرد و به صورت متمایز در آن زمینه عمل کرد؛ اما به صورت ذاتی، آن‌ها باهم هم‌پوشانی دارند. نکته دیگری که در شکل ۴ نیز مشخص شده، این است که حتی اگر بهزیستن را

صفت و نسبتی فردی درنظر بگیریم، برای فهم و نشان دادن آن لازم است که فرد در ارتباط با جامعه بررسی شود.

شکل ۴. بهزیستن فردی در بستر جامعه و محیط.



همچنین، بهتر است در تعریف بهزیستن بین دو نوع دیدگاه تمایز قائل شویم؛ این دو دیدگاه را پهنانگر و ژرفانگر می‌نامیم. در دیدگاه پهنانگر، از بیرون به درون نگریسته می‌شود و تعادل بین محیط و ابعاد فیزیکی و اجتماعی و فراهم‌بودن منابع، بر روی بهزیستن فرد تأثیر می‌گذارد. در این دیدگاه، بهزیستن به صورت موقعیتی پویا دیده می‌شود؛ اما در دیدگاه ژرفانگر از درون به بیرون نگریسته می‌شود؛ یعنی ادراک و احساس خواشایند فرد ملاک قرار می‌گیرد و ارتباط مناسب فرد با محیط به مثابه تعیین‌کننده‌های بهزیستن دیده می‌شود.

از هریک از این دو دیدگاه که بخواهیم به بهزیستن نگاه کنیم، فرد در گفت‌وشنود^۱ با محیط خارج از خود قرار دارد و اگر بتواند با آن محیط به نحوی ارتباط برقرار کند که احساس خواشایندی را به دنبال داشته باشد، به بهزیستن رسیده است. باید توجه داشت که

1. Dialogue

این گفت و شنود درون و بیرون در فرایند پویایی اتفاق می‌افتد که از دوران کودکی تا سالمندی را دربرمی‌گیرد و دوران ابتدایی زندگی می‌تواند بر بهزیستن دوران پایان زندگی تأثیر گذارد. همچنین، در این تعریف به جای فرد می‌توان یک حیوان یا اجتماع را فرض کرد که با بسترها خود ارتباط برقرار می‌کند و در پی برقرار کردن تعادل بین فضای درون و بیرون خود هستند.

به این ترتیب، در مقاله حاضر ضمن مروری انتقادی بر تعاریف بهزیستن، تلاش شده است تا تعریفی مشخص و جامع به صورت زیر پیشنهاد شود: «بهزیستن وضعیت خوشایندی است که در ارتباط با بستر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و محیط معنا پیدا می‌کند. این وضعیت پویاست و فرد دائمًا بین فضای درونی خود با فضای بیرونی گفت و شنودی برقرار می‌کند که به ارزیابی از موقعیت‌ها می‌انجامد. برهم خوردن برداشت از تعادل بین فضای درون و بیرون فرد و همچنین، ناهمانگی بین عناصر بیرونی، وضعیت خوشایند فرد را برهم می‌زند. همچنین، این وضعیت فرایندی بوده است و از انباست تجارب فرد در طول دوران‌های مختلف زندگی، کودکی، جوانی، میان‌سالی، بزرگ‌سالی و سالمندی شکل می‌گیرد.»

References

- بهرامی، ف. و همکاران (۱۳۹۰)، همبستگی بین بهزیستی ذهنی با کیفیت زندگی زناشویی زوجین، مجله دانشگاه علوم پزشکی قم، ش: ۲۰: ۶۷۶۱.
- پیوسته‌گر، م. و همکاران (۱۳۸۹)، رابطه خلاقیت و بهزیستی ذهنی در دانشجویان، نشریه علوم رفتاری، ش: ۱۳: ۲۱۴۲۰۷.
- تقریبی، ز. و همکاران (۱۳۹۱)، بهزیستی ذهنی در دانشجویان دانشکده پرستاری و مامایی کاشان، مجله نسیم دانش، ش: ۳۷: ۵۴.
- سن، آ. (۱۳۸۳)، توسعه بهمابه آزادی (ترجمه وحید محمودی)، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- شکری، ا. و همکاران (۱۳۸۶)، تفاوت‌های جنسیتی در بهزیستی ذهنی: نقش ویژگی‌های شخصیت، مجله روان‌پزشکی و روان‌شناسی بالینی ایران، ش: ۵۰: ۲۸۹ تا ۲۸۰.
- فراهانی، م. و همکاران (۱۳۸۸)، رابطه بین رضایت از زندگی با کیفیت زندگی و بهزیستی ذهنی در معلمان شهر تهران، فصلنامه پژوهش در سلامت روان‌شناختی، ش: ۹: ۱۴ تا ۵.
- رفیعی‌نیا، پ. و اصغری، آ. (۱۳۸۶)، رابطه بین انواع عشق و بهزیستی ذهنی در دانشجویان متأهل، فصلنامه خانواده‌پژوهی، ش: ۹: ۵۰ تا ۴۹۱.
- میرزاحسینی، ح. و همکاران (۱۳۸۶)، عوامل تعیین‌کننده بهزیستی ذهنی: نقش عوامل جسمانی روان‌شناختی و عوامل اقتصادی جمعیت‌شناختی، فصلنامه خانواده و پژوهش، ش: ۲: ۱۱۰ تا ۹۲.
- Andrews, F. M., and A. C. Mackennell (1980). Measures of Self-Reported Well-Being, *Social indicator research*, 8, Pp.127-156.
 - Barwais, F. (2011). Definitions of Wellbeing, Quality of life and Wellness, *National Wellness Institute of Australia*.
 - Boniwell, L. (2012). The Concept of Eudaimonic Well-Being, available at: <http://www.positivepsychology.org.uk/pp-theory/eudaimonia/34-the-concept-of-eudaimonic-well-being.html>
 - Diener, E. (1993). Assessing Subjective Well-Being: Progress and Opportunities, *Social Indicators Research*, 31, Pp. 103-157.
 - Diener, E. (2000). Subjective Well-Being: The Science of Happiness and a Proposal for a National Index, *American Psychology*, 55(1): 34-43.
 - Field, J. (2009). Wellbeing and Happiness, *National Institute of Adult Continuing Education*.

- Fletcher, G. (2011). A New Objective list of Theory, Discussion Paper, *International Society for Utilitarian studies* (ISUS), Pisa University.
- Gasper, D. (2003). Human Well-Being: Concepts and Conceptualizations, Netherlands: Institute of Social Studies.
- Gough, I., and J. A. Macgregor (2007). *Well-being in Developing Countries from Theory to Research*, London: Cambridge press.
- Harrison, K. (2002). *Objectifying the Objective list*, MA Thesis in Art, Rice University.
- Haslanger, S. (2006). Moral Problem and the Good Life, available at: www.dspace.mit.edu/handle
- Haworth, J. and G. Hart (2007). Well-being: Individual, Community and Social perception, London: Palgrave, Macmillan
- Heathwood, C. (2006). *Desire Satisfactionism and Hedonism, Philosophical Studies*, 128, Pp. 539–563.
- Herzog, A. R., W. L. Rodgers, and J. Woodworth (1982). Subjective Well-Being among Different Age Group, *Institute for Social Research*, Survey Research Center, University of Michigan.
- Hird, S. (2003) What is Wellbeing? *A brief review of current literature and concepts*. NHS Health Scotland, available at: <http://www.phis.org.uk>
- Human Resources and Skills Development Canada (2012). <http://www4.hrsdc.gc.ca>
- Kim, J. (2000). *Social Change and Psychological Wellbeing: A Structural Equation Model*, PhD Dissertation in Philosophy, Hawaii university.
- King, P. (2007). The Concept of Wellbeing and Its Application in a Study of Ageing in Aotearoa New Zealand, *Family Centre Social Policy Research Unit and the Population Studies Centre*, University of Waikato.
- McAllister, F. (2005). Well-being: Concepts and Challenges, Discussion Paper prepared for the Sustainable Development Research Network, available at: www.sd-research.org.uk
- MacGeregor, S. (2010). Well-being, Wellness and Basic Human Needs in Home Economics, McGregor Monograph Series No. 201003.
- Macgillivray, M. (2007). *Human Well-being*, London: Palgrave
- McGillivray, M. and M. Clark (2006). *Understanding Human Well-being*, United Nation, New York.
- WHO (1946). *Preamble to the Constitution of the World Health Organization as adopted by the International Health Conference*, New York, 19-22 June.
- Qizilbash, M. (1998). *The Concept of Well-being*, Economics and Philosophy, 14, Pp. 51-73.
- Rayan, M. and E. Deci (2001). On Happiness and Human Potentials: A

- Review of Research on Hedonic and Eudaimonic Well-being, *Annual Review of Psychology*, 52, Pp.141-66.
- Ryff, C. D, and C. L. M. Keyes, (1995). The Structure of Psychological Well-Being Revisited. *Journal of Personality And Social Psychology*, 69, Pp. 719-727.
 - Seedhouse, D. (1995). Well-being: Health Promotion's Red Herring, *Health Promotion International*, 10(1): 61-67.
 - Stanford Encyclopedia of Philosophy (2001). Definition of Well-being, available from: www.plato.stanford.edu/entries/well-being.
 - Stoll, L., J. Michaelson and C. Seaford (2012). Well-being Evidence for Policy: A review NEF, available at: www.neweconomics.org
 - Stutz, J. (2006). *The Role of Well-being in a Great Transition*, Boston: Tellus Institute.
 - Sustainable Development Research Network (2005). *Wellbeing Concept and challenges*, London.
 - Shin, D., and D. Johnson (1978). Avowed Happiness As An Overall Assessment Of The Quality of Life, *Social Indicators Research*, 5(1): 475-492.
 - Talbott, J. W. (2010). *Human Rights and Human Well-being*, London: Oxford University Press.
 - The Institute of Health and wellbeing in UK (2005). *Health and wellbeing Definition*, Available at: <http://www.hwbuk.com>
 - Weijers, D. M. (2012). *Hedonism and Happiness in Theory and Practice*, PhD Dissertation in Philosophy, Victoria University.
 - Walsh, P. (2005). *Well-being, in Honderich*, Pp. 955-956. In The Oxford Companion to Philosophy, Oxford University Press.
 - Yeo,J.(2009), the *Roles of Economic and Social Resources in Immigrants Well-being in the United States*, PhD Dissertation in Philosophy, Ohio state university.